مصطفی رحماندوست پاسخ داد؛

چرا باید هیچانه‌ها را بخوانیم؟

■ مصطفی رحماندوست با بیان این که هیچانه‌ها اهداف امروزی دارند، می گوید: هیچانه‌ها فقط خالی از معنا نیستند بلکه پر از خیال‌اند.

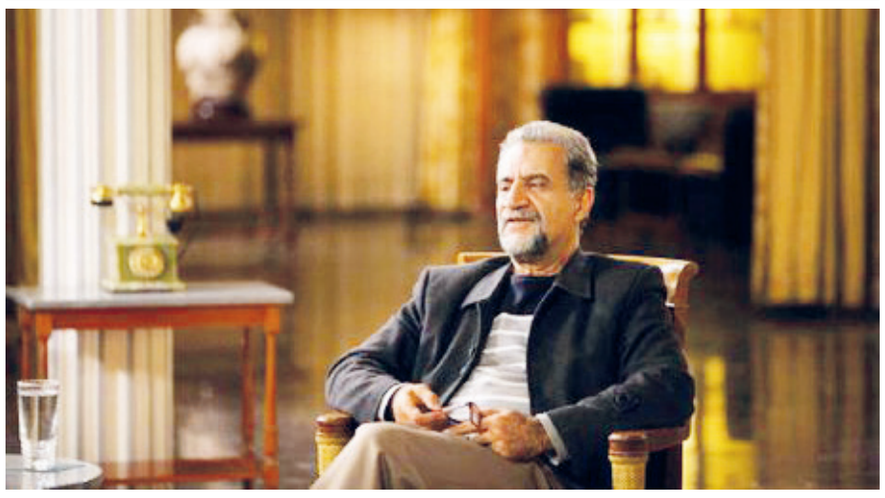

هیچانه‌ها، همه آن‌چه را که گفته شد در خود دارند، ولی هیچ‌یک از آن‌ها نیستند. بازی آهنگین، در کلامی بی‌معنی، با مفاهیمی در حد وارونگی تصاویر و پدیده‌های تغییریافته، چیزی نیست که بتوان با شیوه‌های متعارف به تبیین و تشریح اسباب ماندگاری‌اش پرداخت.

گروه فرهنگ و هنر – هر هیچانه‌ای که برای بچه‌ها خوانده می‌شود با توجه به محیط زندگی و فرهنگ کودک نوعی تفسیر خیالی را برای کودک به همراه دارد.

این شاعر، نویسنده و مترجم ادبیات کودک و نوجوان درباره اهمیت و کارکرد هیچانه‌ها در ادبیات کودک اظهار کرد: یک غذای خوب و پر از ویتامین، خاصیت خود را دارد، حتی اگر آن را نخورند و بروند فست‌فود بخورند، به خود ظلم کرده‌اند. بخصوص غذایی که در طول قرن‌ها خوشمزه مانده و با تغییر سلیقه‌ها مزه خود را تغییر نداده باشد. داستان هیچانه‌ها چنین است. یک‌سری هیچانه‌ها از گذشته مانده و همچنان هست و اگر خانواده‌ای بخواهد به آن‌ها مراجعه کند، تأثیر و جاذبه و نیروی آن‌ها را بر بچه‌ها می‌بیند و اگر خانواده‌ای نخواهد استفاده کند، به ما مربوط نمی‌شود. او سپس درباره تاثیر تغییر زیست اجتماعی کودکان بر استفاد از هیچانه‌ها گفت: واقعیت این است هیچانه‌ها در گذر زمان هم یک شعر گروهی بوده‌اند، شعربازی و آهنگ‌بازی بوده و نمی‌توانیم از نظر دور بگیریم که بچه‌ها به تنهایی با هیچانه‌ها کاری داشته باشند؛ مادر با کودک و کودکان با هم در مهمانی و اردو آن‌ها را می‌خواندند و یک نشاط ویژه آهنگین از هیچانه‌ها می‌گرفتند که بیشتر در جمع معنا پیدا می‌کرد. شعر کودک برای این است که کودک خود بخواند و لذت ببرد یا برایش بخوانند و لذت ببرد و شاعرانگی شعر بر او تأثیر بگذارد اما هیچانه‌ها با توجه به این‌که مبتنی بر معنی نبوده و مبتنی بر آهنگ و ریتم هستند، خواه‌ناخواه زمانی معنا پیدا می‌کنند که چند نفر با هم باشند و حرکاتی همراه هیچانه‌ها انجام دهند.

رحماندوست در ادامه بیان کرد: هیچانه‌ها با گذر زمان و آمدن تکنولوژی ارزش و قدرت خود را از دست نمی‌دهند و فقط ممکن است عده‌ای کمتر از آن‌ها استفاده کنند و عده‌ای هم بیشتر. اما هر خانواده و پدر و مادری که به خواندن هیچانه‌ها بپردازد، آن‌قدر از آن لذت می‌برد که تمام وسایل تکنولوژیک امروزی را کنار می‌گذارد. این رازی است که در ادبیات و شعر کودکان و هیچانه‌ها وجود دارد؛ زمانی که والدین و بچه‌ها کنار هم به شعر خواندن و قصه گفتن و هیچانه و بازی شعر می‌پردازند به لذتی می‌رسند که دیگر رسانه‌ها را نادیده می‌گیرند.

شاعر «قصه‌های پنج‌انگشت» و «دوستی شیرین است» درباره ساخت هیچانه‌های جدید برای بچه‌ها و امروزی کردن آن‌ها برای ارتباط بیشتر کوکان با آن‌ها گفت: زمانی ما این کار را کردیم و سعی داشتیم این اتفاق بیفتد؛ هیچانه‌ها فقط خالی از معنا نیستند بلکه پر از خیال هم هستند. هر هیچانه‌ای که برای بچه‌ها خوانده می‌شود به نسبت محیط زندگی و فرهنگ دوروبر کودک، نوعی تفسیر خیالی برای خود درست می‌کند و به همین دلیل اگر مداومت در آن اتفاق بیفتد، تأثیر خود را می‌گذارد؛ مثلا هماهنگی دست و ذهن. در مقدمه کتاب «هیچ، هیچ، هیچانه» متنی نوشته و دلیل این را که چرا هفت شاعر پرسابقه نشسته و این شعرها را گفته‌اند آن‌جا ذکر کرده‌ام. دلایل علمی و تربیتی هیچانه‌ها را آن‌جا گفته‌ام.

او سپس خاطرنشان کرد: من به این کاری ندارم که بچه‌ها با این هیچانه‌های جدید، به هیچانه‌های قدیمی مراجعه می‌کنند یا نه، با این هم کار ندارم که ذهن‌شان به سمت هیچانه‌ها می‌رود یا نه. به نظرم اهداف هیچانه‌ها امروزی است؛ مثلا هماهنگی ذهن و دست، شادی و بالا بردن قدرت تخیل. این‌ها اهداف هیچانه‌هاست، البته اگر هیچانه‌ای درست گفته شود که بسیار بسیار سخت است و اعتراف می‌کنم در این مجموعه کتاب به نکاتی رسیدیم که می‌توانستیم رعایت کنیم، هرچند در هیچانه‌هایی که بر روی آن‌ها کار می‌کنیم، رعایت خواهیم کرد تا بچه‌ها بیشتر لذت ببرند. در هیچانه‌ها هدف ظاهری لذت و بازی آهنگین است اما اهداف دیگری دارد که در مقدمه کتاب آمده است.

در مقدمه «هیچ، هیچ، هیچانه» می‌خوانیم:

"اتل متل توتوله
گاو حسن چه جوره...

راستی چه کسی این متل زیبا و خوش‌آهنگ، اما بی‌معنی را به ما یاد داده است؟ همه ما، این متل و متل‌های مشابه آن را به خاطر داریم، اما هیچ‌کس نمی‌داند که این‌ها را برای نخستین‌بار از چه کسی شنیده و در چه زمان و مکانی آموخته است.

آن، مان نباران
توتو اسکاچی...

متل‌ها که اغلب مهمل و بی‌معنی‌اند، نوعی از گونه‌های ادبیات عامیانه و یا مردمی به شمار می‌روند که در گذر تاریخ، و دگرگونی‌های اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هیچ‌گاه ارزش و جایگاه خود را از دست نداده‌اند و همیشه لذت‌بخش و شادی‌آفرین بوده‌اند. پیرامون این موضوع که چرا این متل‌های مهمل و بی‌معنی، توانسته‌اند در کنار آن همه اندیشه‌های ناب و عمیق دوام بیاورند و از باد و باران گذر زمان گزند نبینند، سخن بسیار گفته شده است. بعضی میان مهملات و بازی پیوند برقرار کرده‌اند و دلیل پایداری این‌گونه از بافته‌های آهنگین را، بازی‌گونه بودن آن‌ها دانسته‌اند. در حالی که همه می‌دانیم بازی‌ها در گذر زمان رنگ باخته‌اند و جای خود را به بازی‌های دیگری داده‌اند؛ بازی‌هایی که با ویژگی‌های زمان و مکان پس از خود، تناسب بیشتری داشته باشند.

بعضی دیگر، تخیل بی‌مرز و در نتیجه خیال‌انگیزی بسیار و یا پیوندهای دلنشین آوایی را عامل پایداری مهملات یا به‌بیانی دیگر هیچانه‌ها دانسته‌اند. شاید عوامل یادشده و یا هر عامل دیگری، در ماندگاری مهملات نقش داشته باشند. اما باید بپذیریم که نمی‌توان هیچ‌یک از عوامل برشمرده را علت اصلی ماندگاری بافته‌ها و ساخته‌های آهنگین و بی‌معنی هیچانه‌ها دانست زیرا هم برای گسترش خیال بچه‌ها، هم در مسیر ایجاد پیوندهای آوایی و... آثار دیگری بوده و هست که هرگز به ماندگاری مهملات یا هیچانه‌ها دست نیافته‌اند. گروهی نیز پا را از حیطه دانش پایه و توان ذهنی و دنیای بچه‌ها فراتر گذاشته و معتقدند که هیچانه‌ها نوعی از بیان و راه ارتباط شخصی انسان‌ها با نیستان وجود و مادر طبیعت بوده است. این گروه به دلایل خود، در جهت اثبات ماندگاری هیچانه‌ها، رنگی عرفانی داده‌اند و سیال بودن اندیشه و خیال عارفان را که ظهور و بروزی رقص‌آیین دارند، شکل تکامل یافته‌تر سیالیت و خیال‌انگیزی موجود در متل‌ها و مهملات پنداشته‌اند.

هیچانه‌ها، همه آن‌چه را که گفته شد در خود دارند، ولی هیچ‌یک از آن‌ها نیستند. بازی آهنگین، در کلامی بی‌معنی، با مفاهیمی در حد وارونگی تصاویر و پدیده‌های تغییریافته، چیزی نیست که بتوان با شیوه‌های متعارف به تبیین و تشریح اسباب ماندگاری‌اش پرداخت. آن‌چه ما به عنوان پیگیران نوخاسته این نوع ادبی می‌توانیم ادعا کنیم، این است که کودک در پی معنی نیست، در پی لذت و بازی است. حال، به حکم ویژگی‌هایی که دارد، اگر این لذت بازی را در بافته‌ای آهنگین، همراه با تخیلی گسترده و بی‌مرز پیدا کند، به آن روی آورده و دل خواهد سپرد. حاصل چنین جمع‌آمدی از نظر اهل پرورش و تربیت، ورزش ذهنی، لذت از جادوی مجاورت کلمه‌های هماهنگ و پیوسته، لذت از کشف قافیه‌های هم‌گونه، بازی، شادی، هماهنگی حرکات دست و پا با ذهن، درک بهتر پیوندهای آوایی، پرش ذهنی و در نهایت هماهنگی ناخواسته با موسیقی طبیعت و آهنگی فطری است که ما هرچه بزرگ‌تر شده‌ایم بیش‌تر از آن فاصله گرفته‌ایم. ما که از تأثیر هیچانه‌ها بر کودکان آگاهی داریم و هنوز به راز جاودانگی آن‌ها دست نیافته‌ایم، بر آن شده‌ایم که در زمانه خود با تکیه بر تمام ویژگی‌های مثبت و تأثیرگذار هیچانه‌ها، سروده‌هایی بسازیم که به زندگی روزگار امروز بچه‌ها هم نقبی داشته باشند.

سرودن شعرهای معنی‌دار برای بچه‌ها بسیار دشوار است، اما ساختن هیچانه‌های آهنگین و ذهن‌انگیز و در عین حال بی‌معنی که فقط تکیه بر منبع خیال و موسیقی کلام و پیوندهای آوایی داشته باشد و بتواند بعد از آن مهملات به دل‌نشسته‌ای که جاودانه شده‌اند امکان عرضه وجود پیدا کند، کاری بسیار بسیار دشوارتر است."

یک نوازنده ساز قانون:

نگاه کارمندی به هنرمند خلاقیت را نابود می کند

گروه فرهنگ و هنر –ملیحه سعیدی، داور ساز قانون در جشنواره ملی موسیقی جوان می‌گوید: اگر رویکرد مناسبی برای ادامه فعالیت منتخبان این جشنواره‌ها اتخاذ نشود، می‌تواند تبعات نامناسبی ایجاد کند و این استعدادها مانند آب راکد خواهند شد. چون اگر این جوانان بعد از انتخاب در جشنواره‌ها نتوانند به طور تخصصی در زمینه موسیقی فعالیتی انجام بدهند، استعدادشان به هدر خواهد رفت. ملیحه سعیدی، داور بخش قانون جشنواره ملی موسیقی جوان که چندین دوره داوری این بخش را برعهده داشته با بیان این نکته که جوانان از سراسر کشور در این جشنواره شرکت می‌کنند و حتی از نقاط دور افتاده هم کسانی در جشنواره حضور دارند، تاکید کرد: این ویژگی جشنواره را باید قدر دانست و از آن برای بهبود شرایط موسیقی بهره برد. ولی بهترین‌ها در رقابت‌های این جشنواره شناسایی و معرفی می‌شوند اما بعد از جشنواره مورد حمایت نهادها و سازمان‌های مربوطه قرار نمی‌گیرند. داور بخش قانون پانزدهمین جشنواره موسیقی جوان تصریح کرد: رها شدن برگزیدگان جشنواره سبب می‌شود، انگیزه‌ای برای ادامه فعالیت نداشته باشند و به آینده شغلی‌شان امیدوار نباشند. ملیحه سعیدی درباره کیفیت آثار و داوری شرکت کنندگان ساز قانون در این دوره از جشنواره گفت: شرکت‌کنندگان در جشنواره موسیقی جوان، سطح کیفی متفاوتی دارند اما نکتهٔ قابل توجه برای او حضور پُررنگ شرکت‌کنندگان شهرستانی است که قابل توجه است. وی اظهار کرد: برای داشتن هنرمند خوب در عرصه موسیقی باید مدیران فرهنگی به هنرمندان آزادی عمل بدهند و نگاه کارمندی به هنرمند نداشته باشند. وقتی مدیران، هنرمندان را کارمندان اداری قلمداد کنند، امکان خلاقیت را از آنها می‌گیرند.

این نوازنده موسیقی‌دان، ضمن اظهار ناامیدی و تاسف از شرایط موسیقی کشور، تاکید کرد که برگزاری جشنواره موسیقی جوان، اقدام ارزشمندی است و باید تداوم پیدا کند اما لازم است مسئولان نگاهشان را به هنر و هنرمند تغییر بدهند و درباره موانع کار حرفه‌ای، مشکلات اقتصادی و محدودیت‌های این عرصه اطلاع داشته باشند. سعیدی در ادامه بیانکرد: در گذشته گروه‌هایی وجود داشتند که امثال من می‌توانستیم با عضویت در این گروه‌ها فعالیت حرفه‌ای و درآمد مکفی داشته باشیم و در عین حال در راه اعتلای هنر قدمی برداریم اما متاسفانه در شرایط فعلی، اوضاع نابسامان موسیقی این امر را غیر ممکن می‌کند و در نتیجه موقعیت جوانان نگران‌کننده است.

داور بخش قانون پانزدهمین جشنواره ملی موسیقی جوان در پایان گفت: شاید در مقطعی از زمان با برپایی جشنوارهایی مانند جشنواره ملی موسیقی جوان، هنرمندانی شناسایی و شکوفا شوند اما تعداد آن‌ها اندک و کارشان مداوم نیست.

به نظرم این جشنوارها باعث بالا رفتن انگیزهٔ فعالان موسیقی خواهد شد اما به شرط آنکه بتوان شرایط را کمی تسهیل کرد.

حکایتی موسیقایی از سرگشتگی مولانا تا وصل و بی فاصلگی

گروه فرهنگ و هنر – آلبوم موسیقایی «بی فاصله» شامل هفت قطعه در دستگاه‌های نوا و همایون به آهنگسازی مجید عسگری با صدای وحید تاج و با اشعاری از مولانا، هوشنگ ابتهاج و آهنگساز اثر منتشر شد.

نخستین قطعه این آلبوم با عنوان «رهگذار»، حکایتی گذراست از دالان‌های رنگارنگ یک بازار قدیمی با بوی عطاری‌ها و آوایی در گذرگاه‌های این بازار که در دو بخش مقدمه (اورتور) و بخش اصلی در دستگاه نوا تصنیف شده است. دومین قطعه از این آلبوم به تکنوازی عود توسط شهرام غلامی اختصاص دارد که بداهه‌ای برای معرفی قطعه و اپسین با نام «سرگشته» است.

قطعه «سرگشته» حکایتی موسیقایی در نوا از زندگی مولانا است که ابتدا در سرگشتگی و ناامیدی در جستجوی معشوق و گمگشته خویش بوده است و سرانجام شمس از راه می‌رسد و مولانا نوری تازه می‌یابد. در این وصال مولانا رقص کنان و پایکوبان سماع می‌کند و زندگی‌اش سرشار از معنا می‌شود.

ملودی این قطعه در بخش مقدمه به صورت پلی متری در میزان‌هایی با متر ۲۲تایی آغاز و در مترهای متفاوت ۲۱، ۲۰، ۱۸، ۱۷، ۱۵، ۱۲، ۱۰ دچار سرگشتگی است. این سرگشتگی در بخش دوم نیز ادامه پیدا می‌کند و سرانجام با پدیدار شدن معشوق به ثبات می‌رسد و قطعه بر متر ۸ ضربی و مشتقاتش شوری دیگر می‌یابد.

مهسا دامرودی همخوان، پویا سرایی نوازنده سنتور، شهرام غلامی نوازنده عود، شروین مهاجر نوازنده کمانچه و کمانچه آلتو، پاشا هنجنی نوازنده نی، علیرضا دریایی ارکستر زهی و کمانچه، حمید قنبری نوازنده تنبک، دف، بندیر و سازهای کوبه‌ای، مجید عسگری نوازنده تار، بم تار و عود، هنرمندان همراه این آلبوم هستند که با آهنگسازی مجید عسگری و صدای وحید تاج منتشر شده است. علی پور مقدم، احمد میرمعصومی و استودیو نغمه سازان دلنشین ضبط صدا و میکس و مسترینگ این اثر را به عهده داشته‌اند. آلبوم دارای ترجمه‌ی دوزبانه است که ترجمه‌ی متن انگلیسی آلبوم را گیلناز یوسفیان عهده‌دار بوده و مدیریت هنری این پروژه توسط فرشید پارسی کیا و در استودیوی پارسی به انجام رسیده است.

معرفی کتاب

«یافتن لایلا»

نویسنده: مگ الیسن
مترجم: هادی امینی
انتشارات چترنگ

گروه فرهنگ و هنر –کتاب یافتن لایلا نوشته مگ الیسن است که با ترجمه هادی امینی منتشر شده است. کتاب یافتن لایلا داستان زندگی دختری است که باید از پس مشکلات بزرگی بربیاید.

این کتاب داستان دختربچه‌ای به‌نام لایلا است که به همراه برادر کوچکش در یک خانه نیمه ویران زندگی می‌کنند، لایلا می‌داند زندگی‌شان طبیعی نیست و باید از پس خودش و برادرش بربیاید اما تلاش می‌کند فقط و تنهایی‌شان را پنهان کند. او سعی می‌کند مرتب باشد اما خودش و برادرش همیشه کثیف هستند و بو می‌دهند، او گاهی برادرش اندی را به استخر یک مجتمع می‌برد و کمک می‌کند او بازی کند و خودش را بشورد و بعد به خانه برگردند. مادر لایلا و اندی معتاد است و کم پیش می‌آید به خانه بیاید. لایلا فقط یک دوست به نام کریستی دارد که به خانه‌اش می‌رود. او با مادر و ناپدری‌اش زندگی می‌کند و تصوری از فقر و رنج لایلا ندارد، اما بت مادر کریستی کم‌کم متوجه شرایط غیرعادی زندگی لایلا می‌شود تصمیم می‌گیرد به او کمک کند. او اول لایلا را به خرید می‌برد تا چند دست برایش لباس بخرد و بعد کم‌کم سعی می‌کند به او نزدیک شود و شرایط زندگی‌اش را درک کند.

بخشی از کتاب یافتن لایلا

خانم فوربز به ما گفت می‌توانیم مقاله میان‌ترم را هر زمانی قبل از تعطیلات زمستانی تحویل دهیم. امیدوار بودم بداند این یعنی قرار است در ۲۲ دسامبر حدود بیست و پنج مقاله بگیرد. من مال خودم را درست بعد از هالووین تحویل دادم. درباره نمادشناسی خانم هاویشام نوشتم؛ زنی که پس از تنها ماندن در محراب کلیسا در روز عروسی، همه پنجره‌ها را پوشاند، همه ساعت‌ها را از کار انداخت و تمام عمر در لباس عروسی‌اش با کیک عروسی در حال فاسد شدنش زندگی کرد. حس می‌کردم او را می‌شناسم. نمره کامل گرفتم. روی صندلی آخر سمت دیگر کلاس، زیر پنجره‌ای باز نشسته بودم. مهم نبود کجا می‌نشستم. پائول دمارکو موقع رفتن جلوی کلاس با آپیدی که در دست داشت، از کنارم رد شد. «خدایا، انگار یه گربه روی یه کیسه بادوم‌زمینی فاسد خرابکاری کرده.» رایان آدوبان درست پشت سرش بود. «نه، بیشتر مثل وقتیه که سگم کثافت خودش رو می‌خوره و بعد بالا میاره و بعد دوباره می‌خوره و دوباره می‌رینه.»

امرسن برکلی پشت سر آن‌ها با هدفونی در گوش‌هایش آمد و یک کلمه هم به کسی چیزی نگفت. گوشه جلویی کلاس نشست. کریستی می‌گفت امرسن عقیده دارد که آنجا بهترین جا برای دور بودن از چشم معلم است. پائول و رایان مستقیم به من اشاره نکردند؛ پس همگی می‌توانستیم تظاهر کنیم اتفاقی نیفتاده است. می‌توانستم بیرون پنجره را نگاه کنم و منتظر شوم حواس پائول به آپیدش پرت شود یا رایان چیزی در موبایلش به او نشان دهد یا هر دوی آن‌ها روی چیز دیگری متمرکز شوند. ولی وقتی جین چیس وارد شد، فهمیدم وقت تظاهر به آینکه کسی با من حرف نمی‌زند، تمام شده است. «لایلا، می‌شه یه چیزی ازت بپرسم؟» ابروهایش آن‌قدر باریک برداشته شده بود که انگار هر کدامشان فقط یک ردیف مو داشتند.

معرفی کتاب

«خشم»

نویسنده: استیون جیمز
مترجم: زهره حیدرنژاد نیلوفر حسنی
انتشارات بهنام قلم

گروه فرهنگ و هنر –کتاب خشم، دومین جلد از مجموعه رمان سه جلدی تیرگی نوشته استیون جیمز است که با ترجمه زهره حیدرنژاد و نیلوفر حسنی می‌خوانید. این داستان در ادامه کتاب تیرگی نوشته شده است و ماجرای آن را دنبال می‌کند.

کتاب خشم، جلد دوم مجموعه تیرگی است. همه‌چیز از شهری منزوی و دورافتاده به نام بلدون در ویسکانسین آغاز می‌شود. یا به عبارت بهتر، زمانی که جسد یکی از دختران دانش‌آموز دبیرستان، به نام امیلی جکسون در دریاچه آلگونکین پیدا می‌شود. شهر و همه مردم شوکه شده‌اند. دنیل بایرز شانزده‌ساله هم درست مانند بقیه جامعه، معتقد است که مرگ امیلی جکسون تصادفی بوده است اما این اعتقاد به زودی می‌شکند و جایش را تردیدی عمیق و علامت سوالی بزرگ پر می‌کند. چه اتفاقی برای امیلی افتاده است؟ چرا دنیل می‌تواند چیزهای مختلفی را ببیند، احساس کند و دیگران نمی‌توانند؟ ماجرا از چه قرار است؟

بخشی از کتاب خشم

"دنیل، میدانی چرا اینجا هستی؟"

دنیل بایرز متوجه شد که در حال پلک زدن بود و سرش را به یک طرف کج کرد. یک لامپ مهتابی با نوری شدید، از بالا به روی او میتابید. با حالتی آشفته، به روی کمر، در تخت قرار داشت. "چی؟""پرسیدم آیا میدانی چرا اینجا هستی؟"هنگامیکه اطراف را نگاه می‌کرد، دید که در اتاق یک بیمارستان است. پنجره‌ی روی دیوار مقابل پرده کرکره‌ی سنگینی داشت که در سرتاسر آن کشیده شده بود، طوریکه فقط پرتوهای ضعیف نور خورشید از دورتادور لبه‌های آن می‌تابید. امکان نداشت که تشخیص دهی چه ساعتی از روز بود. دنیل سرش تیر می‌کشید، افکارش در هاله‌های عجیب و غیر قابل کنترل می‌چرخیدند. اما یک چیز را به روشنی به یاد داشت. او زیر لب گفت: "آنها گفتند که من به کسی آسیب رساندم." به چه کسی؟ به چه کسی آسیب رساندی؟"فقط همین؟""بله."مردی بلند قامت با نشان کارآگاهی در کنار تخت ایستاده بود. پزشک لاغر کنار او، روپوش سفیدی پوشیده بود، اما زمانیکه کارآگاه صحبت می‌کرد، او سکوت کرده بود. "پس یادت نمی‌آید که چه اتفاقی برای پدرت رخ داد؟""پدرم؟" دنیل خیلی فکر کرد، سعی داشت به یاد بیاورد، اما تمام چیزهایی که به یادش میآمد تصاویر تیره و تار از بازی بسکتبال دبیرستانش در دو شب قبل، تصاویری از رفتن به یک انبارکاه، تصاویری از ایستادن در زیر برف در کنار جسد گرگی مرده عالمی پرپیچ وخم و در هم آمیخته از بیداری، خواب و کابوس‌های مبهمی که خود به خود تکرار می‌شدند. هیچ راهی نبود که تشخیص دهی کدام یک از تصاویر خاطرات و کدام یک خواب هستند. هنوز خواب هستی. این یک رویا است. باید یک رویا باشد. حال پدرت خوب است. اتفاقی برای او نیفتاده. دنیل سعی کرد بنشیند، اما برایش ممکن نبود. او به پایین تخت نگاه کرد. مچ دست‌ها و مچ پاهایش به تخت بسته شده بودند. اینجا چه خبر است؟"منظور آن پرستار چه بود وقتی گفت که به کسی آسیب رساندم؟آیا منظورش پدرم بود؟"

"پس چیزی از شب گذشته به خاطر نمی‌آوری؟"